

این کتاب متعلق به هیئت تحریریه
 هیئت تحریریه است

کتابخانه باقر ترقی
 کتابخانه باقر ترقی
 کتابخانه باقر ترقی

کتابخانه باقر ترقی
 شماره ۱۵۱

کتابخانه باقر ترقی
 شماره ۱۵۱

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: معجم المهرجین - مصنف: الاصل	موضوع: تاریخ - نظم و شعر
مؤلف: نظام افشار (میرزا حبیب الله وراثت)	تاریخ تصنیف: ۱۳۳۰
شماره ثبت کتاب: ۸۶۴۸۰	۱۱۵۲۱

کتابخانه باقر ترقی
 شماره ۱۵۱

زودید شد
 ۱۳۸۵

کتابخانه باقر ترقی
 شماره ۱۵۱



یکی از دوستان از پریست فیروز کام برسد که با هیئت فضل و کمال بر عسرت و بدل
 خود به استلال داری کثرت در زمانی واقع شد و هم که شعبه به بر مجر و چو کشت و طرا
 بردستی تقدیم آیه اگر بکفر و طغیانه نوری بوده دیدم قبل از تو کشت و طرا
 تا ابراهیم عینکی زودتر فرمان صادر کرد و اگر بکفر غایب متوفای شکری بوده
 و بعد از آن قبل از قبض روح متوفی بسم میرزا هدایت و لید میرزا مهدی خواهد و نه برادر
 گفته تو که خرج پیرا کاغذ ساری سلطان لشکر نویس شش بهمن و اندر ختم یک کعبه
 ایم اکثرت بجاری بر شرح احوال او و امثال او به سپاسش اب و مقدمه بهر دویم بهر
 مفضل و عاقل ترا که امپشوی نسبت و هند عظم معرفت در جمعی فحش
 داشته که عبدالقادر خان شیخ الملک هم بود می گفتند فلان شخص لشکر نویس که هم

مغبرده

مغبرده هر کس در طهران بهر طرفی برود لا محاله روزی یکبار دو چار او میشود که دو
 اسب سوار شده چته مسیکرد و هرگاه از او پرسند که کجا بودی خواهد گفت منزل جناب
 وزیر و فرشته بودم که به منم چه فرمایش داشتند که دیشب سه ساعت از شب فرشته
 و نفر شپس بر هم فرستاد بود که صبح زود اینجا پاکه مشورتی با تو در میان گذارم
 جواب گفتم که صبح باید بجنبه مبارک حضرت مستطاب اشرف مجد و الاز و حنا و ابرو
 که راپرت فرمایشات خود در روز عرض کنم از آنجا خدمت جناب عالی رسید و آنوقت
 شما منزل وزیر مختار که معامله با یکی از تجار بندر عباس نمود و موقوف با مضامین و هشتم
 من شنیدم و همهم و صورتی که ماموری از جانب حضرت بنده کان اصلاتی
 این سلطان عبادت هر روز حاضر نشود که اموات خزانة متوق مانع زود خود
 برسان و کارهای مرا انجام دهد بطرف عصر اگر خواستی ارجیه گذارم و نه عاقل
 تجار کبر منزل جناب قوام الدوله بر عسبت القادر خان فقیر که می گفتی که شنیده
 مثل کادی که بر سر یک کیر افتد کشت یعنی ترک ما بقدر مشغورند که اسمم نزد خود

اشخاص کنند که این صفات حمیده یکی در میرزا را خواهد بود و نیز جمع است
باب اول در فلاح و سعادت هر کسی آن در دو عاقبت کار که گشت
 در اینجمن از فلاح و سعادت صحبت شد استعدادهای ری را بچشم ده مساوی گفتند عرق
 و صفحت او را تا پانزده مساوی بر بان آوردند بنده احوال از زبان را تا سی
 مساوی تجربه خود گفتیم دیگری حرانسان و توانع او را تا پنجاه و شصت مساوی می
 شده بر حسن و مردار که بقولی سرانداست بچشم دویست و شصت گفتند بر بخت
 از خود شکی گفت استعدادهای ری را بچشم ده مساوی گفتند عرق
 شده و او بر گشته لاجاله از او پنج یا ده پند و اندیشه حاصل میشود و از هر پند و اندیشه
 تجاوز بچشم نوزده میاید میرزا احمدی خواهد بود که شهادت جمعی در همین ری من
 دو کلاه پیشانی میدهم دو هزار کلاه بر میدارم بر همان کی از جواد اول نسخه مقوم
 بنامش است **جدول** سعادت اسمی مجهول که در این نسخه
 مود و خدایا غافل که قاف حسین که در این نسخه مقوم که نام اهل در این نسخه

میرزا احمدی ولد میرزا احمدی موجب سرگشته
 دار در دسوار خواهد بود
 میرزا احمدی ولد میرزا احمدی موجب ساسری
 در جرد و جرد
 دایم حال ولد میرزا احمدی بر سالار و جلد مدینه
 ساسری که کید است لباس هم غنیمت و ساسری هم
 دایم حال ولد میرزا احمدی حرو و علام حمیدیه
 علام برین کمر
 علام دایم ولد میرزا احمدی حرو و طلب مدرسه
 مرحوم صف الدوله
 دایم میرزا احمدی حرو و طلب مدرسه
 پرتان در کار در این
 دایم خان ولد میرزا احمدی حرو و طلب مدرسه
 و حیا لوار کوجه اقامتی در حرم
 از قریب کینه ده ام و حیا لوار کخانه فرستاده ده جفت کلاه مقوای مصنوعی او
 خوشگل بدکل ساده و المیر و غنیمت سبز خط ریش پهن کوسج ساسری در این نسخه
 پس گفت بچشم که دار سیاه چهره دمان از دهن پرده آمده آهسته آهسته شکل
 الحمله نصیب الکلب و تخمیر هر یک از انصوار دایم جان بر کینه شده روزگار
 موجب خود از عملهای مختلف گرفته بر یک رده و همچنین نوشته نفر خندان که دو

اعنی مصنوعی و کید شل مصنوعی هم بیاورند که لا محاله این طوله سکت از وجود
 نقدی سالیانه تا بونی و در جاعات با توان حرم دب اندرون هم حصه
 داشته مثلا شش دیت اعی قادیات اعرح در هر دقری چون بوستان میخ
 جایز نیست یکی از آن ولد میر احمدی هست و تمام اهل دفتر شناسان این
 احمدی پیر سوخته حیرتند المیرزا محمدی و المیرزا محمدی و ماداد بیک
ماداد المیرزا محمدی صورتی در زیر دارد آنچه در بالاسی حکایت یکی از اهل
 تعریف کرده که حاجی بادی نام ذغالی معروف و معروفی حساب متعلقی بود کان
 علانی و ذغال فروشی داشت چند بار صبح ذغال انداخته چنان میرزد و او لا
 از مقدار چنان میدزدید ثنی می انداخت بعد در وقت محاسبه میگفت زود
 که صاحب ذغال گفت بیگانه که سه دوازده من است و چهارین چهارین طرش
 پرده میشود بنیاند شازده من شازده در شای میگردید پنج بار و نصف
 سه هزار شرا کرده این بهم دوازده کیل زوی مغفوش کنند و یکی از آن دو

پول قلب نمیداد گفتندش مگر تو از خدا غیر سی و یا اندیشه از حساب مگر
 کشف مگر عقاد و معاد نداری در قیامت نه هر کسی از هر نقطه برخواست تا پای
 حساب لابد مسافتی بعید دارد و کسایکه ذمه من را برهنه مشغول هست و در
 چشمه همراه من می آیند که حقوق خود مطالبه کنند اهل محشر کان می کنند
 کدام سلطان و یا کدام غیبی است که با اینهمه محبت و جبروت میاید این
 غیبت است بنده چسبیده عرض کردم ارواح پرش اصفهان دور است
 کردوش نزدیک در طهران اگر کوچه آقا موسی مرحوم که دهانه میرزا هدایت خبر
 نداد که تا سرگذر باز آنچه با منار قریب کفوح به روزه طلبکار استاده و بر
 کردند که برخی از آنها مطالبه پول ربات مواجب نمایند که بجزعه از دست
 آنها گرفته که دوسه روزه از خزان گرفته میفرستد میشود خرج کرده و بکیال است
 صاحبان ربات سرگردانند و بعضی از آنها مطالبه فلان منصب اعمی کنند که بام
 رسوم گرفته که یکیر منصب سرشته داری و عده کرده دارند یکی فرمان

موجب گدازند و یکبرادی از خالصه و این قبول به به و از دیگری روز چهار
 ماه صفر الباقی است تومان گرفته که باید بکجا روز بیستم که از برای هفتم ماه
 کلاه پیشی حاضر باشد و جمعی از هم از مهال بنی طایع کرده که فردا قاطرهای من
 از اندازان می آید پنج و نوزده و گندم و ذغال میاورند و جالی بفرست از برای
 شام هم بفرستم هر کس بر چه داشته از قیل کیه کرباسی یا جوال گرفته دیگر اگر کسی
 پشت کردن خود میستواند بنید جوال خود را هم دوباره خواهد دید که گویا در وقت
 مردن است و در جزو مروتات آن کور بکورت لاجی را با پند جوال و کیهیم
 خواهد شد حریت دارم از این که چاق نقره علی البرخان فرستاد ترا چگونه بجا
 از دست او بر برزده و از کز شش او چه حصه مرگ نشده دیدی از جداول نسخ
 مقوم نه هیند درویش هر جنبی امتحان کرده بودم منجمه درویش یا بوا اسباب
 در شکلی شیر شکر بود که چهل روز خوراک را از کثرت ریاضت پیکر غالب
 گاه رسانده اند ما این صنف و کرسکی بکنی که اسبابا با پند توانی

متخلصه

متخلصه این حیوانهای زبان بسته می کشند بطاوعه سی یا چهلین قائم یعنی از برای
 بره با و دوره چرخ نکسته پیچیده اند یا گردک پاره شده دوشه و پنبه رفته
 یکی از نهنای کولی قرشال غراب بند را دیدم در خیابان که بچه هم در پشت
 داشت و عقب در شک حاجی میدید در حالت دویدن قدری کند را که
 چارقد خود را پارسیکر و آرسید بر سکه و سپک از پره های چرخ او بت پیوسته
 و سلامت بچاش را از خدا خواست معلوم شد از بس قائم بر او پیچیده بودند
 مثل در جهنمای در پیمان که احباق معروف گشته و اما مزاج جل نبدان که رخ
 تو تسل بر او می بندند تصور نموده ولی از اسبابا دو اسبیه میزاجه غافل بود
 که از طرف ریاضت افشاده اند شیخ علیه الرحمه میفرماید حاجی تو نیستی ستر است
 از برای آنکه چاره خار میخورد و بار میسیر دیند و عرض کرد اوم درویش کیت مرکب
 مهدی خواجه و ندر چاره با و میخورد و بار میسیر دیند این حیوانها که در شکستند
 و چه وقت آسوده کی دارنه اصغف کرسکی صبح تا شام با کشند آن هم چو میرزا

مهدی اگر که نشان میگویند روغن خوک در خیک فک آن هم
 درش از معدهش باشد نجس اندر نجس اندر نجس است چنانکه یکی از شواکه
 بکام در شراب اندست کاف و حرام اندر حرام است در محبت
 مردمان طراریان آمد بنده صیبا که حکایت کرد که مهدی خان و فشار
 پسر مرحوم کاظم بیک از بنی اعیان قهر و کالت شریخی دشت و نیکان آری
 قزاق کفر خنی شهر اروجی بعنوان ارث از پدر او شغل شده بود همان یک
 بعنوان چهارده قبایله چهارده نفر فرود شده بود و بعد از بیست قبایله
 روزه خود انداخته بود بعد از آن به سپهر آمد و همه کرده بود با وجود
 این در تصرف خود بود و وقت هم بعد از فوت او این روزه تقسیم شد
 میرزا مهدی خواجیه و نذر انجمن حرم در آن مجلس بود بعد از شنیدن این حکایت
 گفت این مهدی هر کس بود تعلیم مرا آورده بود زیرا که من چهارصد
 تومان پول از در خانه ساری سلطان جمع نموده و تهیه کرده اورا از غم خود

میرزا محمد خان سپهسالار اکنون بهر صدر اعظم وزیر جنگ و بهر وزیر
 و ظایف میگویند داده بعد از که رسیدن کا و مغربی او پس گرفته ام آیا بچه نفوذ
 داده پس بکرم عاقبت هم آن پول در جزو مروت کات باین روزه من تقسیم خواهد
 اینچنین باین ندارد و عیسی صلی از باب کرامت با کوفاب دو **تک** در کرامت
 فرق است باین معجزه و کرامت اما معجزه خصوصیت بر اینها و اگر هم و او صبیای
 آنها و اردو مثل شق القمر یا شمس باطنی الارض صبیای شهادت مکان حضرت
 اولین علیه السلام اگر کرامت از صاحب و نواب آن حضرت که ابدال و او تادیه
 منیت مثل اطاعت شیر بر حضرت سلمان و نزول بان بر حضرت نقه خوانان
 که آن هم متوقف بر یک نفس و حفظ عصمت است ملا ابراهیم عیسی محض ظاهر
 فضل کلام کرد که حضرت باری جل شانه ثبوت مطالب حقیقت را همیشه بسباب
 عالم مجاز فرموده صبیای شهادت مکان حضرت شاه اولیا استبعاد ندارد زیرا
 که کیور صبح من خود را در اسد اباد شیران در خدمت جناب بمطاب قدی شایب

اقای امام جمعه چای صبح را بخاوردم از آنجا تجریش آمده و پیاله چای دیگر در منزل
 نواب مستطاب شریف والا شتم الله و له خوردم خلافاً نموده منزل جناب مستطاب
 شریف تعجب تهنه الاسلام آقای حاجی سلمه الله تعالی کشیدم بعد از آنجا بیابان
 جناب ملک التجار دین محمد تبریز رفتم چون چندان محکم گشته من هم تعرق
 کرده و بنب رواندم از آنجا بدین بیابان جناب آقای حاجی سید محمد روضه خوان رفتم
 آنهم در منزل بود اما روشن نداد بر گشتم بجهت هر چه تا تر در آسوب خواستم
 منزل جناب مستطاب حاجی میرزا فضل الله فضل در بندی بروم چون رسیدم بنا
 اوجها این نیز و سیریت آگوست رقیق سبت قناعت درویشی چشم انداز
 پوشیده بباحث طرف خیر منزل جناب این خلوت رفتم دیدم آنجناب هم
 در خانه شریف رفته ناچار بطرف رستم اما منزل جناب حاجی میرزا عبدالباقی
 طیب رفتم دیدم ایشان هم زوره مستحب گرفته معلوم شد تهنه نهاری نشسته
 ناچار بطرف اراج رفتم منزل جناب طاهر الله و له نهاده رفتم تفرج شمس آباد مبارکه

منزل

منزل میرزا عبدالقادر خان نوری رفتم دیدم او هم عین ساعت از نظر گذشته اند
 خانه نهاده رفته نهاده و نهاده من هم خجالت کشیدم گویم نهاده خورده ام بابا
 تا تهنه نهاده ای کردم بعد دوباره خیر رفتم منزل محمد ابراهیم خان چای خوردم و بری
 بجناب اقبال الله و له رفتم بعد طرف تجریش رفته و چای جناب نصر الملک قلی
 کشیدم از آنجا باز رفتم خانه قسم رفته منزل جناب قاضی زاهدی جانشای چای عصر
 تمام خوردم مقارن غروب شهربان رفته چون شب جمعه بود در خانه جناب
 جلالت اصل آقای عضد الملک روضه خوانی و شام موجود بود رفتم دیدم که این
 خشت ابو جمل سیمی بکسب الله صاحب نسخه مقوم که مرا از حال الغیب نوشته
 در در خانه او بسته کویا یکی کار دارد قدری مستطاب شدم که ملکه برود و مرا بیند
 ناچار بوقت بزند دیدم ممکن نشد ناچار رفته رفتم در سر خیمه منزل مرا بخند
 سلطان آقای قاضی زاهدی حسن وزیر استماع روضه نموده و بعد از شام در خانه حاضر نموده
 رفتم در محرابی از طباب مدرسه مرحوم ملا آقا رضا بخوانیم دیدم چون او هم

انطاب زنده بود قدری طاسکباب معطری با دم بخت رسته بلور درست کرده از
 بوی طاسکباب استنباط شد که شام نخورده شام آورده و منعم بکشم شام خورد و نام تعلقه
 آخر برای نمودن بمانا این بود پت لصاب که در وصف او گفته شده نظر حقیر آمد حلوا
 حوز ملا و جرو فاجرو شاعر صریح شده بخلاق چون نیک بینی همی کیت قای چنین
 الا بر ایسم قی روز اگر رشت است سورش چر اندازنی خانه خراب بد سو چران
 پیراه آمین پنداری کالسه بخار در خشکی کشی دودی سوار شده بدلاک اندوا لا غبار
 گفتگوی عینکی بسیار شد نوبت طبخی نما شد باب حمال دم در صنایع طبایخی
 چار خیریت که در چار عاید می شود مکرسانی کیر و آب آن کوشت روغن توضیح
 آب در عوض مبارکه شحت مرمر چون سالی کیز و پشتر در انجا سلام عام نیت که دستی
 میریزه نیغی حوضچه که در مرمر جاری شده مان سب مانده و غازی بی شیر شکرت کرب
 قتل که دوشبه میخیزد کوشت در دور بهای سبزی قورمه نهار و شرفینی بعد از نوبت
 مرحوم خلدیشان صد عظم مکرور و یازدهم ذی قح که کوفته قربانی متعدد کشیده شده

و نماز خان کل در بنده و فقرانه اده با چار خوش نود و روغن بچنین در نظر بخت
 او چون نماز خان المعروف اشراشی و الملقب بطلخ الملك با طریت با وجود
 کساف شبر کشته کس ابلغوه هم دارد حکیم اتفاق اماده میدانه سرخ کرده ضرر
 طبعی دارد و لند بجای روغن آب کامیکند مکرر روزی که سند خرج دوساله بخت صا
 کند روغن صرف نموده و خود در وسط نهار با کبک کباب و کیش قباب و یک خل
 اطاق وزارت خارجه کشته بجا ب توام الدوله خصوصیت تحویل میداد یکی از انا
 که نماز بفرغانه مبارکه میفرستاد دید که یک مجمع پوش کم است از شاکر شربت
 پرسید که مجمع پوشها در تحویل او بود گفت که مجمع پوش پر شده و اده ام پوشید
 به بغیر تمام کشت پر سوخته چرا غموشی را چرا ابلای مجمع پوش که کشته که روغن خورخ
 ریخته چریش کشته اند اطمینان داشت که در اظهار خانه او چربی غیر از روغن خورخ
 پیدا میشود که جمال روغن خورکی به در دو کان پوروشی معروف در ارک است
 یکی در اصطبل بمانونی بود و دیگری در جنب قورخانه مبارکه که کعبه روزه فاضل بنابر

و در اندرون ما بنیادش کرد و پیشتر با میفرود شدند و ایشان هم سرباز و توپچی میفرود
 مینی میشتن هم کمتر از کوه تو چال نیست که همه ساله برف جدید بروی قدیم
 می آید احتمال میرود که برف با نصد ساله در آنجا باشد همین سینی صاحب کرده
 هم احتمال دارد که از فضل بنار موعوم خلد ایشان میرا آقا خان صدر اعظم داشته باشد
 چون هم روزه چلو تازه بر سر کهنه ریخته اند مگر مختار خان این دو ساله این سینی را
 تجذیه نمود چون بخت سبلی شتری شده میخیزد که هم کفاف حد نفارت او را بد
 و هم خرفی چربی که در آن پلمات و کبک در کارخانه بچه او را چرب نماید و فدی
 فوکی که بهغبان باغ مبارکه کامرانیه است بر صنعت خود مفاخرت داشت
 و می گفت که من هر سینه را در هر موبه سسل است هر ثمره را در بی ثمر مثل پیدا بود
 پیوند یکم اسمعیل ترک قصاب که از سربازان که ریخته فوج خوی بوده حال دکان
 روزی در بازارچه پانصار داد و مخض حاشا کردن طلب نمود و بختو مان آقا محمد جعفر
 کارزانی که قیمت ملک اوست در منزل مختار خان آمده بود که حرف خدعه

عنی از مختار خان عتیم کیم کیم و مفاخره او را شنید که گفت اینکه نشانی ندارد
 من خراج پیوند گیر و خایه کرده ام حال پست سال میشود در طهران معمول است
 با منخی یک کوفته اند را می کشم الت نری و مضین او را ورده لاشه پس پیوند میکردم
 کوفته داده را بسم بر میفرودم و شتم هر قصایه ای از من آموخته و معمول میدارند که گاه
 بطبع مختار خان کران آمد و گفت من از هر دو شما معلومات پست دارم من سقط
 کوساله را این کفایت کرده و نه بزه کوچک هم از دکان قصابی خریده با تحت او و شوه
 در تنور برایش نموده و یکدسته نغزای تر بردمان او داده و بغمه برده بخرج میداد
 و نفرش را که چند شده ام که با دو و کارخانه اند همه روزه ماسورند که در کارخانه جات
 در اندرون و بر بکان که بدندانچه استخوان و کله بزه و استخوان مرغ است جمع کنند
 پیادند آنها را در خمیره ریخته همه روزه آب کله با چه بروی آنها بریزند که تر و تازه
 و بعد از آنکه مقداری گوشت با بچه کوساله را از حیوانات چرخا کرده میزنم و متع
 بهای چند قلم و دنده بزه را از خمیره در آورده از میان با بچه کوساله رو میزنم بطرف

خوش میگوشت خوردگان همان میگوشت گوشت برداشت و سیرانی کا در آن روز
 میزیم و استخوان مرغ هم در آن نهفته مثل گوشت مرغ میشود اگر کسی ایراد کند که
 از نظم شما نشانه میشود جواب میگوئیم که قریب یک ساعت از وقت معمولی بهمان
 تر میگذریم که خوب گزیده شده و تلفت نشوند و ثانی غلبه با قلا بخورند آنها میدهند
 که تمیزشان کم میشود حاجی عبداللہ شیخ دست مرحوم خلدیشیان صد علم از
 ذاکان دولت بتبره و ستیه تعریف میکرد که هر کدام خط و خلاف نوعی سیت
 دار و که بدون استثناء در جمیع محری دارند مثلاً فلان خلاف پنجبال مدت حسن
 در سیر دارد و حمار خان گفت که نظم من از آن دولت بتبره بیشتر است زیرا که
 هیچگاه سال قبل مرحوم میرزا محمد شاعر بنزل من آمدند و آوردیم استخوان قلم که گفته
 در دوری قلم بود و روشت او را و دید پر از مغز است اول مکیه دید پر و نایه
 بعد خواتم مجموعه بسزید که مغز او فرویزد از نصف پری دستش لرزید ناگاه
 برفت قلم که چینی صورتی بود و در دو سکت من از میرزا محمد موافقت و کردم

گفت

گفت من نبودم این تعصیر استخوان سرزد من هم آن استخوان را مدت هجده
 سال حبس نوشتم که در میان قیصر جو شایده و در دوری حسن و معذب باشد تمام
 نوکهای خرابی مجلس در عظم و بیات آن استخوان میشناسند از این مکیه
 و چیزی از روشت اندک کنند سال که در روزنامه نگاه کردم مدت حسن او سیر
 بود و خوش کردم یکی از اطباء بر من شرباب گفته دو ساله تجویز نموده بود و
 کرده بود که در دستگاه حمار خان مکر یافت شود در خانه من آمد و وقت الباب
 حاجت خود را گفت سپار از دشمنانده شده و معذرت خواستم قلم شرباب
 دو ساله ندارم اما اگر یک سه ساله جلیج داشته باشی موجود است اقضا
 سائل مرد پریشان روزگاری هم بود غنیمت داشته گفت قدری بهمید فرستاد
 از کارخانه آورد تغییر تمام برگرداندم که این از دیکهای بگوریل است بروا
 دیکهای استایل پاور گفت آنها اگر میرزا عباسخان خود گفتند او مال استخوان
 بیل او روشت و حسیب و آورده و او دم جویاشد چگونه کند گفت بیل

سایین که تبه دیک بر روی قاب مسی که اند من تبه قاب که است در بارها
 او پوای پس می کشم که تن قاب پر کرده چو کم بگردان بر سپید هیچ صنعت خود
 عجیب تر دیدم و هفتم آری از خان شاهی ال دفر حریت دارم که دو سال است این غدا
 خورده است و زنده داند این آسانها آورده یکی از مجلسان در خورون نهادند
 خان خود واری که در میان کشت چراغی همان کشت که در غن اطباء نشین
 که بهال مستان مرض در کوفت احتمال داده اند که خوردن گوشت او منوع است
 محاربان کشت یعنی از کسی هم شنیدی که در گوشت یابو هم مرضی است که خبر
 کشت پس بحریت تمام بخور که هیچ مضرتی نخوای دیدن از افکار خان میرزا
 سپهر و هم طره و خان رشیدم که در ماسوتیت صفات خراسان در استمداد
 روسته استانی کرده فقه علی خود را مرده داده و آبروی خود در دین افروخته
 این قسم که در محضره ترکاشیه روسیان نقی نقی گفته بود که با پدرش
 گفته و آتش زود آسانا پرا کند بکنند ده افکار خان گفته بود که بش کفن

یکش

نقیب نه نقیه یکی مهندم کرده و نه چاره تراکم شود مگر نقی دیگر از زیر همان نقی
 اول همان نقی در آتش زبید خرب صدقه امانا و آدمی آید بعد جمع می
 شوند که نقی سوخته را بکنند که نقی زبید آتش زبید که یکی تلف کرده
 چنان کرده و فتح نموده و نقیه تراکم را برشته انقیاد و طاعت آورده و
 جنگی روسی در کمال تعجب جو باشد بود که این تدبیر پسندیده علمی از جنگی
 اموشی و افکار خان گفته بود که در مدرسه مبارک دار افنون دولت ابد
 آیت ایران درس خوانده و یکی از شاگردان کنام آن مدرسه است محاربان
 این حکایت رشیده و کشت پیش از من و تو برخ جانها کشیده اند طواری
 می کشی و نسل بدختری خوشی شرط عهد است زیرا که من نه عیب ترا نقی
 خان برود و دوم و پنج زلف بلکه باعث بدامی و فساد من شد رشید فانی
 کشیدم صدقه م تعبات نامه نقی دیگر از زیر همان نقی رشیده گفته و نقی
 آب یکی خود را زده و نصف دیگر از زود آورده و از قنات خانه

گذاردم مباشرت خالصه هم حرفی نداشت بلکه هم خیلی ممنون بود بحال اینکه
 محرمی و امجری زیر میکشید پیاپی و مباشرت جنال کرده بود ولی از محرمی
 ریزتر از خود خبر داشت که بعد آب خالصه کشیده و هر دو رسته دردی و آبگدا
 در ملک خود مخلوط نمود و بروز دادم و برو انداختم استا کریم متقی فکرت
 در صحبت او حاضر بود کف صفا و سال است مش طرای و آب دردی
 رنیز بکنیم من ابو خود را فایز تحصیل میدنستم معلوم شد که هنوز بجزر حما
 خان رسیده ام کی اندوستان کف دروشتن شرح حال حما خان چنان
 کلاه اندیشه کردی گفتم تمام حجت کرده ام زیرا که بعد از فوت مرحوم خلد
 استبان صد عظم مرسوم و انجام سایه مرافع شد که کما شایب
 صلیب اجل اکرم اقای مستوفی الماکت دام قیاد برسانند و ثانی انجامی خود را
 حجاب تقدیم مقوم رحمت فرمود و حما خان نصف دارا و کف صفا و صفا
 بر دل حما خان تو مان کیده بیدار از غمتای به صغیر پس داشت و نه

از خدای آن صغیر ترس باز کف بلکه خشت باد
 کف در حجاب من هر کی تواند
 بخورد و نه
 کم

بجز لقب نمودم شمای
 جیدم که طریقی مانده بجای
 فوول فوول فوول فوول
 بدین طرز نوشتند مراد بهای
 نوازنده حلقه بی دست پای
 که زنده و حلقه بی اصل و پای
 چو چشم و صدت بخوبی
 آله است و آله و رحمن خدای
 رساننده امر پروردگار
 شناسنده قدر مقتدای
 که ام است حسن خاتم الانبیا
 که باشد بجز شاه اهل ولای
 محمد ستوده این استوار
 علی ولی شاه خیر گشای
 جزای لیسان گشته لبخت
 سزاوار مردان کهنه رای
 چو خبت سبت آخرت انزلی
 سزاوار مردان خیر گشای

این الریای متروین بمن
 غنی مالدار است و مسکین کلای
 و راد طوید فسر او ان بود
 که برگردن بگشوده بهر صدای
 فرس لب و غل است و مسیح
 بهر شربت و جرس چه درای
 بر او مانده عتبار و خوراک
 که عطا کن او است قیمت فرای
 قتالت و کار یزد و غلبه بخش
 چو مینوع چشمه حیات ولای
 لباس تجارت پوشد بروز
 ولی شب چو آید بکجاست رای
 یکی بر زم شاه چسبند درد
 فراوان بود با مخالف ولای
 کران عود و بر لب و تر شمره
 ولی سنج و چنگ است و مرزای
 نسیم وزر سکه بر روی او
 هم از خور دنیا بکسب شوی رای
 تنی و کسب است من میده
 بدو جاره دست و حلقوم نای
 آتشی و بلاد آل رسول
 که انوار فیض اند و فسخ تقای
 نکرده زبکان بحسب و لیثم
 دمی منفک این شمشیر کیم

تعبش و دوا علت و فرجش
وجع درد و حجت و دل وی

بدان زمان که ابوالقهر قهر جهان
زهی بخش جان بخش قد تو سرور این
ساعت غلات غلات غلات
نکوی محبت و این بحر تو خوش برون
بچشم امل کرم با وجود جادویان
ضیاء نور و سنا روشنی تو چه کرم
مناسب کرم و فرق غله دلی نصیب
ویا چه سینه او را خوش آورد و بشان
جزا و سیف حساست و عجب سیرت
محنت و جنبه پر سپهر تو و تو کسان
بر آنکه غله بود بر کلوی حسید
کلوم خستگی و موت مرگ و مردگان
هر نام که یزدان پرست میخواند
زناهای همایون ایزدستان
نیم نی پیوسته طبع لا نهیب
ازان حسرت را بار آورده بر این
مکرری پرستش که روز و شب او را
بغل نهاده و گرداند آشکار و نهان
غیث و نسرو بوق است بعل و غوی
و شن بت و شن بت پرست این

دیگر



دیگر جان به جان بخش او کرد
برون نیامده تسلیم مالک نیران
نیکو را شمرده و جواب من بکن
سواع و لایب منایست استای جان

الیقوت سرور و انور و کل آرد و ثمر
ویرخت تا کام از دلبری دانه قمر
فعلات غلات غلات غلات
داد و دهر بر طبع من سیر در
منده شد شکسته بهر شد بر من مکر
نوبت حایه زرق رور را تو شبانه
ازین و از خانه نام قهرت کنی ساهات
یا مکر کن ز شکسته یاسه شد از نظر
خطه کندم دخت ازین خبران غم کو
اصل بخ و فرج شایخ و بر تخم و قطف
بنو دم کز خانه فی سفره فی جاق
در غم این سره روز آید از خستیم به
زیر و ان یکبار و این کس را این کار و
حبه و این یکبار و این کس را این کار و
آبی اندر کوزه ام نبود لیکن حایست
و مع دادان چشم و چون مکر باشد کند
حبه دارم بهر خبرش بود آن پویه
الطه و ابره دانی و واطان آتیر

از لیم من لیم و جدا و کردم سوال
 کشت من مو شمشیر دل جدا و من خجانی
 و زب سر جان سید کن و مع کج فانی
 حیدر و خس و سب انیم نیا انیم پیا
 هفتش این خیانت از چه رو فرود شدی
 از ایران چین و هفتش ان نامور
 کشت نشیدی مگر اندم که بودم ده
 میسر و دهم مرا عشاق من در کردند
 کایه یار کی میاشت همچو موئی در کمر
 غنچه از سنگ و ثاث میوز و خون
 کفتمش هرگز نباشد تو و هم در تو
 حسن خوبی خوشی خاف شک و حسرت

خو بهت کرشت ام فی و زود شکند

جید کردن صد سینه رکنه زانور اکس

ایم غنقت نخی و یا جیارت حله
 ما هرمانی اگر ماه از کمر بست حله
 فداست فداست فداست فداست
 خوان و در کج رمل مکرر کاه و کاه
 شد فداست یزکی و یکر کجالت حله
 لانه لانه آشیان ز بنور اری بی حله
 قهتان یعنی قمر ساقی و ز نظر جاکشی
 جاکشد هر کس تری است ایشی اری

کار ایشی ایشی شست و افواه ترک
 کار ایشی ایشی شست و افواه ترک
 هر که غیر تر افروشد میخرد اندر بها
 غنچه از غیرت بود چون او کور و دود
 کاه چرخ که پسر ایشی کس و کون میدند
 روز طریقت کوی کهنه و منسوج شد
 شهری پولیت یعنی سیاهی در کج
 بر در شهرت آری فخر اولاد علی
 حق علی باطل عمر دیگر خلیفه جانشین
 ثانی و ثلث دوم شوم نخستین اولی
 فرق ما بین عمر اعلی و کج حلیت
 فرق ما بین شیر لشکر و میز رادی
 چاکر کس جهان با چاکر خصلت شراوند
 کول احسن حل سبک کاه غراب صفت
 حلو و حلو و حلو و حلو و حلو و حلو
 پشه مخوف چون سبک پنی حلی
 کب و کب و کب و کب و کب و کب
 روزا کربشت سرشت چراند اری
 راست پنی و بدین فرست و پونی

کاه چرخ که پسر ایشی کس و کون میدند
 روز طریقت کوی کهنه و منسوج شد
 شهری پولیت یعنی سیاهی در کج
 بر در شهرت آری فخر اولاد علی
 حق علی باطل عمر دیگر خلیفه جانشین
 ثانی و ثلث دوم شوم نخستین اولی
 فرق ما بین عمر اعلی و کج حلیت
 فرق ما بین شیر لشکر و میز رادی
 چاکر کس جهان با چاکر خصلت شراوند
 کول احسن حل سبک کاه غراب صفت
 حلو و حلو و حلو و حلو و حلو و حلو
 پشه مخوف چون سبک پنی حلی
 کب و کب و کب و کب و کب و کب
 روزا کربشت سرشت چراند اری
 راست پنی و بدین فرست و پونی

ای نصیب جان بخش خشم آفتاب نه به ناله ستم در دایم کری لنگی شلی
وی بروج مادر بر چنین بخت و بخت بول با غایت کینند از پر خوری کانی

آنچه خود را به طهارت پاک داند با کلون

مالکی و شافی و اخفی و حمله

حکایتی است مرا به که بشنود چای کرم ضرره بود خنده گیر در بسیار
مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات بهر تحشیم افکنده است دیگر یاد
رقیعه نام زنی خانه داد بر من زار نفوذ آمد از آن خانه و از آن مکان
سید طهر فاشه گوشت عاری از عفت عجزه قاتله دلاله دال همه کار
سوال کرد کسی ارشاد دی کس او جواب داد بر آن کس که کس موز نهاده
مدینه و مکه و شهر و سور و ره چاکه معرکه لنگر که است و حصن حصا
سوال کردم از آن کس طهارت کمال در آن زمان که بدو دایم سر نهاد
که چند شوی غریب کرده معالکیم بکیر سحر و هر چه آنگاه که کشت نشا

اصدیک و عشره ده مانده صد شان د ثلث و خمس سه پنج و اربع چهار
ولیک سه و سجده ثمانیه سه شش است و هفت و دو که نه و نه
امیر آخور صدر و دو پور کودن او سفیه کول نیل و کس و خرنی سجا

دو سبک و در شکه شیر لنگر

شله تیز روست و طلوع مانده زبا

رثا و بهر فرای و در طریق زینک من شدم جایی و نایب و تنگی
غلات فاعلات فاعلات و غلات خوان و در بحر مل برکش نایب کیلکی
خون خفت دانی ای همه چیز است خواب یعنی خیالی چرت یعنی نیکی
فیل پیل و قیاسه خیز زخون و خرما بنی سیوه سد و بدین نوعی مصطلک
برشته آنسانکه بر تازی عرب گویند بر شجاع الملک در تکی قزاق سکی
ریش اگر کینه باشد لجه و مستحبت و آنچه افزون آید از کینه چو شیش
چشم نهام از فلان غله روزی ده تن حرص یعنی آرزو اتفاق یعنی زودی

سیم آسان چنان بخشند بخت
آنکه در طغی بکن بوی خاداه کی
غالب آنکه اوج منظر است اکنون ممکن
نادر آید بچه کوئی کریم ارضه کی
خرم کرد ب اگر پلان او محض کنی
را و نبود هر که دارد غاشیه بایگی
چون چیل است بواشیدن ضیت
کندم بوداده دانی کیت حاجی هنر کی
همت آرا ده را نامم که در یکجا
هر قدر بسیار اگر بخشید شادمانه کی

طبع موزون نظام اندر جا و اندر جا

بر تریب از فوقی و از سوزنی و زرد کی

میل بحر خف اگر داری
وصف شخص کیف کن باری
فاعلات مفاعیل فَعَلَن
گوی چون لب بلان کلزاری
خان عکس صفت الملت
آتش شدیان بازار حس
جاودان دارد و نخواهد داشت
سکرتی و صحو هشاری
ادب و یکم بخت او دارد
نصود عون و مطهرت یاری

چو قوت آدمی نخواهد شد
لیک و طبع اوست پیماری
گر کند ضرر و دشمنی نظام
و در سد بر مقام سرداری
تائب کور از حجب را نشود
دل و ذلت جوان و جوانی
بفرکنی تابش هوس است
لیک و سلام حبه پنداری
همه نسبت ابو مسلم اند
ذمی و اهل ذمه زبهار ی
دارد از رحمت خداوندی
شایش در دلیف در باری
بایس و حرمان قنوط نومیدی
چون بطل اطلال پیکاری
در بر او دو جنس محترمت
هم ندارد چو منضبی باری
قید کی قصاعه سک آبی
صرفه پشه حری سحر اداری
مره اش سفاح با پیر است
چون کند ابتدای میجاری
علقت غنچه عجب دارد
بجو یا بوی تات تاثیر ی
رنگ او چون زخواب بر خیزد
از خار شب است پنداری



صفر هیچ است و صفر یعنی نرد

پای زرد و کرکیش ساری

دی ز شیرینی لب میگرد استهر بقصد
ایز لعل خرد و حیرت غنچای نخیله
علاّت علاّت علاّت علاّت
هر تقطیع دل و زنی بود چون و
غذایب سر یعنی بلبل آن دگر ترند
کفن بر لوط و مار لوط سحر چرند
حاجه حاکم آراغانی که منت چو
سوف دارا حریر و پریانت پرند
قرت یعنی هر که خرد و پند
قتبان یعنی کسی کور از فی باشد لوند
طفل کوئی پر چو شد میوه چو
مستطاب کن که عصمت بود از اواز حسد

ترجمان از حسدی خو جان مستطاب

معنی بی چشم رونی کسیت همه خواجده

شندم بلبل را قبه کشت
که شوق از به فصل بهار است
پایخ بلبل شفته کشت
که فصلش موسم دیدار بهار است

دوباره فحش کس پای و کشت
که ای سپود و کیناست نه ارادت
هوای عشق خواباندمی نیست
دل عاشق همیشه بقرار است
مرا به خوردن کسیر جوانان
تمام سال شوق بهار است
بکیش زهر و عشاق دانه
که امین همه که بوسه کنار است
دو تشرین و دو کانون و پس آنکه
سباط و آذر و نیسان مبار است
خزیران و تموز و آب الطول
نخندارش که از من یادگار است
وعدّه امروز حاجی مستشار
لاولالب و لا لاسش بهار است
از پس قرنی یک پیاده
چون نخیله یک قبا کوه است
قطر حکام کنون شهادت لایحه
و لا لایحه میخورد و باقیش نامند لایحه است

چون حمل چون ثور چون جوزا و طریح

سنبه میزان عقرب قوس و جد و جدو



Handwritten text in Persian script, likely a title or introductory note, located above the portrait.



ترسیم از عسکری، استاد
کمالی

Handwritten text in Persian script, likely a title or introductory note, located at the top of the left page.

Handwritten text in Persian script, likely a title or introductory note, located in the middle of the left page.

Handwritten text in Persian script, likely a signature or date, located at the bottom of the left page.